

# دموکراسی و حقوق بشر

نوشتاری در سه بخش

## نوشته نورالله «نورمن» گبای

*Please find the English version of this article in the accompanying file.*

### بخش نخست

**چرچیل** می گوید: «دموکراسی بدترین شکل حکومت است، ولی بهتر از آن هم نداریم!» به این می گویند سیاست!

یکی از مشکلات قرن اخیر برداشت های گوناگون بشر از دو موهبت «منشور حقوق بشر» و «دموکراسی» و شیوه های استفاده از آن دو است. متأسفانه، این دو عنصر ارزشمند قرن اخیر چنان ابزار دست بازیگران سیاسی و دینی دنیا قرار گرفته اند که آدمی به یاد سران بازار تهران می افتد، که هرگاه مشکلی میان مسلمانان و یهودیان بازار پیش می آمد، با قیافه ای حق به جانب، به خاطی (شکارچی داستان) می گفتند «بزنی!» و در همان حال، به مظلوم (آهوی داستان) می گفتند «بدو!»

به آهو می کنی غوغا که «بگریز!» به تازی هی زنی اندر دویدن

در اینجا است که می توان گفت، «ای دموکراسی و ای منشور مقدس حقوق بشر! چه جنایت ها که به نام شما انجام نشده است و نمی شود.»

در این میان، جنایتکاران، خاصه در کشورهای حامی دموکراسی، همچنان بهترین بهره برداری را از این دو موهبت حیاتی و این وضعیت دوچهره برای فرار از جرایم خود انجام می دهند.

به عنوان نمونه، از یک سو، فتنه جویان در ممالک دموکراتیک جنایت ها می کنند، و از سوی دیگر، حامیان ایشان، یا خود دولت ها، به خرج خودشان وکیل تسخیری برای فرد خطاکار استخدام می کنند؛ و این وکلا با استناد به قوانین دموکراسی و حقوق بشر، از جنایتکاران دفاع می کنند. هرگاه نیز به تله بیافتند، همان آدم نماهایی که قتل و غارت را ثواب می پندارند، فریاد برمی آورند که «حقوق بشر مراعات

نمی‌شود!» — و گروهی که خود را به نفهمی زده اند سخن آنها را باور می‌کنند. گهگاه بسیاری از قضات به اصطلاح روشنفکر و پیرو دموکراسی و حقوق بشر به نفع جنایتکاران رأی می‌دهند و حتی تحت عنوان مراعات حقوق بشر، به آنها دستخوش هم می‌پردازند! همین روش ناپسند موجب بی‌پروایی و تشویق جنایتکاران شده است، چون می‌دانند که در این ممالک، قانون حکم فرما است و اگر در تله بیافتند، هنوز حامی و راهی برای گریز از قانون خواهند داشت.

آیا به قول اوستا عباس (!)، که در پایین ماجرای او را شرح خواهم داد، می‌توان کسانی را که برای دیگران حق حیات قایل نیستند انسان نامید، حقی برای آنها قایل شد و تسهیلات قوانین انسانی را در اختیار آنان گذاشت؟

از آن سو، بسیاری افراد فتنه جویی که کار ایشان «سو کردن» دیگران و سوءاستفاده از قوانین است؛ و جناب قاضی با آن که می‌داند این خطاکار ده ها نفر را بی‌مورد و صرفاً به استناد عدم رعایت نکاتی ناچیز از فلان قانون «سو کرده است» و منظور واقعی او کلاهبرداری است، به ده ها پرونده او به حکم مراعات دموکراسی، رسیدگی می‌کند و گاهی دستخوش هم می‌دهد! آیا این شد دموکراسی؟

اینجا است که می‌بینیم همانطور که آزادی و دین همچون هوا و آب برای انسان حیاتی هستند، کابرد غیر منطقی آنها می‌تواند کشنده باشد. هرگاه منشور مقدس حقوق بشر، مفاهیم دموکراسی و از همه خطرناکتر، دین، به عنوان ابزار تعدی و فرار از قانون، به دست مجریان و مجرمان فاسد قرار گیرند، کشنده خواهند بود و موجب نفي هدف قانونگذاران می‌گردند. چنان که در روزنامه خواندم، امروز در سه کشور بلژیک، فرانسه و انگلستان متمدن و هوادار حقوق بشر، صدها خیابان و بخش های فراوانی در شهرهای آباد وجود دارند که پلیس جرأت ورود به آن نواحی ویران شده را ندارد. به این ترتیب، نه تنها کشور شصت و شش میلیونی انگلستان، بلکه اروپا در سطح وسیع، در برابر اقامت چند میلیون میهمان ناخوانده به ستوه آمده اند و آینده بسیار بدی در انتظارشان است، چرا که همچنان می‌خواهند دموکراسی و منشور حقوق بشر را درباره افرادی که استحقاق و آمادگی اجرای آن را ندارند مراعات کرده باشند، چنانکه هنوز حتی مزایای دولتی را به ایشان پرداخت می‌نمایند.

این مشکل بزرگ جهانی زمانی پا گرفت که سازمان ملل به اتفاق کشورهای غربی، به پیروی از منشور حقوق بشر و به هدف مراعات حقوق پناهندگان که اکثراً مستحق کمک می‌باشند، برای کشورهای مترقی سهمیه های سالانه دایر بر پذیرش شماری پناهنده تعیین کردند. اما این اقدام که بدون مطالعه درست عواقب این تصمیم انجام گرفت، اینک موجب ناامنی در اروپا و توسعه این ناامنی در دنیا گردیده است.

همینک هجوم گروه‌های بی‌شماری از کشورهای خاورمیانه و آفریقا که در پی زندگی بهتری هستند، همچنان به رشد این معضل دامن می‌زند، غافل از آن که ابتدا باید پناهندگان را از لحاظ فرهنگی و اخلاقی در خانه خودشان واکسینه کرد و سپس به آنان یاری داد. به عنوان نمونه، به خاطر دارم که در جریان زلزله افغانستان، دولت اسرائیل فوراً پانزده تَن لوازم بهداشتی همراه با چند پزشک، پرستارهای متخصص و سگ های زنده یاب، با هواپیما برای کمک به افغانستان فرستاد. افسوس که جمعی بیمار روحی آلوده به نفرت دینی، در حالی که مصدومین فاجعه محتاج آن کمک ها بودند، محموله را به دلیل آن که از سوی دولت یهود ارسال شده بود، پس فرستادند — و خدا می داند که چه جان هایی بر باد رفت.

کسی مخالف کمک به واجدین شرایط نیست. اما چنانکه می بینیم، بازده اعمال انسانی و اجرای قوانین مترقی دربارهٔ مردمانی که فهم، تجربه و آمادگی استفاده از اجرای آنها را ندارند می تواند بسی غیر منتظره باشد. ایکاش خوش باوران توجه می کردند که «به کوشش نروید گل از شاخ بید / نه زنگی به گرمابه گردد سفید.»

همانگونه که در ابتدا زمین باید آمادگی لازم را داشته باشد تا بذر به بار بنشیند، پیش از اجرای هر قانون نیز مجریان آن قوانین باید فهم و آمادگی لازم را داشته باشند. در غیر این صورت، قرن ها به طول خواهد انجامید تا پناهندگان امروز از مسیری دردناک مانند گذشتهٔ خود اروپاییان عبور کنند و پس از گذراندن دوران های تلخی همچون «انکیزاسیون» یا «تفتیش عقاید» و هولوکاست و آدم سوزی به نام دین، سرانجام دست از باورهای فتنه انگیز دینی و سنت ها، عادات و فرهنگ های خانمانسوز بردارند و خود را با تمدن روز تطبیق دهند. یادش به خیر آن خدا بیامرز که گفته بود: «مردم ما هنوز برای آزادی آمادگی ندارند!»

ما پس از مهاجرت فهمیدیم که حتی باورمندان ادیان هم ابدأ یکنواخت نیستند و میان یهودی ایرانی با یهودی اروپایی، روسی یا عرب و غیره فرق وجود دارد، چون فرهنگ محیط زندگی و آداب و رسوم خانوادگی و قبیله ای مجریان اوامر دینی و قانونی همواره متفاوت خواهند ماند. آیا می توان فرهنگ اهورایی ایران، این نخستین صادر کنندهٔ منشور حقوق بشر را با بسیاری از دیگر فرهنگ ها مقایسه کرد؟ افسوس و هزار افسوس که در بسیاری از موارد، دین در دست فتنه جویان بر عکس فلسفهٔ دین، موجب اصلی جدایی ها، انحطاط مردمان و ناامنی دنیا گردیده است، تا آنجا که قوانین و مردمان تحت الشعاع قرار گرفته اند. اینجا است که آینشتاین می گوید: «هیچ قانونی بهتر از مجری قانون نمی تواند باشد.» شنیدیم یکی از رجال دوران تصویب قانون اساسی کشوری گفته بود که «قانون لازم نیست!» و با نشان

دادن مشت و اشاره به عصای خود، توضیح داده بود، «بو گانون، بو عصاصی!»، یعنی «این هم قانون و این هم اساسی!»

### فهم سخن گر نکند مستمع      قدرت نطق از متکلم مجوی

به خاطر دارم که هشتاد سال پیش، شبی تابستانی در شهر کاشان، روی پشت بام خوابیده بودیم. برای آن که از احتمال راه رفتن در خواب و پرت شدن از لبه بدون حفاظ پشت بام پیشگیری شود، پاهای من و برادرانم را به یکدیگر بسته بودند. ناگهان با صدای مهمه ای بیدار شدم. دیدم که همه اهل محل به کوچه سرازیر شده اند و می گویند که اوستا عباس، پدر علی کوچیکه، هم بازی دوران کودکی من، دزد گرفته است!

چنان که گفتند، دزد احمق مهاجر — اگر احمق نبود که دزد نمی شد — از بالای دیوار به حیاط منزل اوستا پریده بود که از بخت بدش، در کنار لحاف اوستا فرود می آید و اوستا مچ پای او را می گیرد. (حتماً آقا دزده کاشی نبود، وگرنه از ترس سخته می کرد!)

من تا آن هنگام هرگز دزد ندیده بودم و در عالم کودکی از دزد تصوّر شمایی غیر انسانی داشتم. با کنجکاوی از لابلای جمعیت خود را به خانه اوستا رساندم. علی کوچیکه پسر اوستا گفت، «بابا می خواست دزده را بکشد، ولی ننه نگذاشت!» (غافل از دنیای پر از دزد!) وقتی بالاخره برای اولین بار به دیدن جمال دزد نایل شدم، دیدم که اوستا عباس دست آدم مفلوک کتک خورده ای را گرفته است و به اتفاق زعمای محل، او را به کلانتری می برد.

همسایه ها ساعت ها در کوچه ماندند و درباره شجاعت مرد کاشی دزد بگیر بحث می کردند! کمی بعد، دیدیم که اوستا با عصبانیت و در حالی که شعار می داد «کلانتری دیوانه است! کلانتری دیوانه است!» از کلانتری برگشت و به لهجه غلیظ کاشی گفت: «دزده را بردم کلانتری. افسره دو تا صندلی گذاشت، یکی برای من یکی برای دزده! مگر برای دزد کسی باید صندلی بذاره؟ پس فرق من با دزده چیه؟! قهر کردم و گفتم، "گور بابای کلانتری و دزد!" و بیرون اومدم.» آیا پیش از تعلیم و تفهیم مطالب درست، و پیش از حذف گفته ها و نوشته های فتنه انگیزی که مهر تقدس گرفته اند و حاوی واژگان «بکشید! بکشید!» هستند، می توان از اکثریت مردمی که چنین طرز فکری دارند انتظار داشت که قوانین متمدنانه حقوق بشر را بفهمند و اجرا کنند؟ آیا با توجه به مشروط بودن بسیاری از قوانین ادیان، که يك جا رأساً به فرد می گوید «قتل نکن!» و در جای دیگر می گوید «بکش!»، می توان امیدی به عدالت داشت؟

آیا وقتی که کلمه «بکشید» در کتابی مذهبی ذکر شده است، قبح این عمل غیر انسانی را کاهش نمی دهد؟ یا آیا دیدن منظره وحشیانه بریدن سر حیوانات در ملاءعام، چنان که هر روز می شنویم، آن چنان را آن چنان تر نکرده و نخواهد کرد؟

چنانکه در ایمیلی خواندم، «اگر خدا به جای گوسفندی از آسمانها، نهالی برای کاشتن به دست ابراهیم می داد، اکنون به جای دریای خون در عید قربان، جنگلهای سرسبز در عربستان داشتیم و به جای کشتن، کاشتن را نهادینه می کردیم.» آری، گاهی یک تغییر کوچک می تواند دنیایی جهل را نابود کند.

یکی از دانشمندان می گوید: «از کسی که کتابخانه ای پر از کتاب دارد نترسید. از کسی بترسید که تنها یک کتاب دارد و معتقد است که همه چیز دنیا در آن است.»

آیا با به خاک و خون کشیدن میلیون ها انسان، صرف هزینه های تریلیون دلاری — حدود هشت تریلیون دلار — در عراق و افغانستان و وقوع اغتشاشات «بهار عربی» در کشورهای مصر، لیبی، تونس، عراق، سوریه و یمن، این ملت ها پیرو دموکراسی شدند؟ خیر، بلکه بدتر شدند، چون باورها و دستورالعمل های کتبی و مورد قبول ایشان و مدرّسین آنها دست نخورده ماندند و در حالی که دنیا همچنان در خواب به سر می برد، هر روز بیش از پیش تدریس می شوند. کشورهای مدّعی دموکراسی توجه نداشته و ندارند که بدون خونریزی، با چنین مبلغ نجومی می توانستند و می توانند با برنامه هایی نظیر «طرح مارشال» و «اصل چهار ترومن» دنیا را دگرگون کنند، چنان که این دو برنامه اجازه دادند تا اروپای ناامن و ویران و سایر نقاط دنیا را آباد کنند. آشکار است که در این مورد و موارد بی شمار دیگر، از جمله خدمات علمی، اقتصادی و بهداشتی فراوان، دنیا به آمریکا مدیون است، گو این که بسیاری کسانی که قدرشناس نیستند، حتی علیرغم آن که آمریکا به کمک های خود همچنان ادامه می دهد. **گذشت و مردمی از درخت آموز / که سایه از سر هیزم شکن هم بر نمی دارد.**

منشور مقدّس حقوق بشر، این مبشّر انسانیت و عدالت، حقوق بشر را به تمام معنا به گونه ای مراعات کرده است که هیچ کس نمی تواند آن را نفی کند بی آن که خود را نفی کرده باشد. پس به راستی چرا اصول این منشور حتی در سرزمین هایی که خود مدّعی رعایت دموکراسی هستند، هنوز به صورت عامّ موفق نبوده است؟

## بخش دوم

... چون نخست آن که تغییر روش تنها با تغییر نگرش انسان ها ممکن می شود؛ و دوم، چنان که گفته‌اند، «عقابِ دو سر پرواز نمی کند!» منشور مقدس حقوق بشر، در همه نقاط دنیا، رقیبی چند هزار ساله با میلیاردها نان خور دارد به نام «خدا و دین» و هر کدام از اینها می گویند، «حرف فقط حرف من، دین دین من، کتاب کتاب من، و حتی خدا خدای من — و بقیه هیچ!» اینان از ابتدا به جای رفاقت، آنقدر رقابت داشته‌اند که آدمی بهت زده می شود. به عنوان نمونه، نخستین ارائه دهنده «توحید» وقتی که دید مردمان آنقدر یکسره کار می کنند تا بمیرند، گفت که «هفته ای يك روز برای سلامتی خود، کار را تعطیل کنید و استراحت کنید» و آن روز را «شنبه» نامید. سپس دومی آمد و گفت، «ایده خوبی است، ولی یکشنبه را تعطیل کنید.» سپس سومی گفت، «نه شنبه و نه یکشنبه، بلکه جمعه را تعطیل کنید!» و همچنان همه منتظرند تا چهارمی بیاید و به جای رقابت، رفاقت ایجاد کند.

آری، دنیا احتیاجی مبرم به فهمی مشترک از منشور حقوق بشر دارد. منشور حقوق بشر و دموکراسی، در عین حال که با هیچ دینی مخالفت ندارند، با هیچ دینی همخوانی ندارند — یا دین تسلیم منشور خواهد شد یا منشور تسلیم دین. هر چند که به حکم زمان، این دین است که پس از آن که سختی های گوناگون را از سر گذرانیم، روزی خود را با زمان تطبیق خواهد داد و به قول گاندی، درک خواهیم کرد که «انسان بودن به تنهایی بهترین دین است، هر چند پیروان چندانی ندارد.»

به نمونه بارزی از تطبیق اوامر دینی با تمدن روز به حکم زمان توجه کنید. هیچ يك از ادیان ابراهیمی (یهود، مسیحیت و اسلام) برده داری، این شنیع ترین عمل غیر انسانی را مطلقاً منع نکرده اند و حتی برای اجرای آن، قوانینی (!) هم وضع کرده اند. اما آیا هرگز آب و روغن مخلوط خواهند شد؟ آیا ادیان هرگز با قانون منشور حقوق بشر و دموکراسی تجانسی خواهند داشت؟ هرگز، چون:

شرط همکاری تجانس دان، نخست بی تجانس کار کی گردد درست؟

ملعبه دست چند ناسازگار چیست، دانی؟ دولت ناپایدار

اما دیدیم که بی آن که هیچ دینی امتیازی بگیرد، این ادیان بودند که با لغو برده داری، خود را با تمدن روز تطبیق دادند و به هیچ یک از ادیان هم اعتراضی نشد؛ چنان که امروز، با وجود مقدس دانستن نوشته‌های این ادیان، به حکم تمدن روز، هیچ دین و فرقه ای برده داری را اجرا و تأیید نمی کند، هر چند که مقررات دوران کهن در متن این کتاب ها هنوز در معرض دید باشد. این مورد نشان می دهد که به

طور قطع، ادیان برای بقای خویش، به تدریج در همهٔ موارد خود را با تمدن روز یعنی منشور حقوق بشر تطبیق خواهند داد؛ چون دین می گوید «همه برای من»، حال آن که منشور حقوق بشر، این گنجینهٔ معرفت می گوید «من برای همه».

منشور حقوق بشر ابزاری است برای ننگه داشتن آزادی نوع بشر، گنجینه ای از معرفت ها، تجربه ها و آزمون های بشری که می گوید هیچ کس نمی تواند آزادی خود را وسیله ای برای سلب آزادی دیگران سازد. مبالغه نیست اگر بگوییم که منشور حقوق بشر فصل مشترک همهٔ افکار و مسلک های پیشرو است. این منشور به من و شما که ممکن است دو نوع فکر، دین و مرام متفاوت داشته باشیم، مجال می دهد که در این دنیا آزادانه نفس بکشیم، عقیدهٔ خود را بیان کنیم و آزاد باشیم. حقوق بشر مانند دین مشروط نیست. حقوق بشر در بردارندهٔ همهٔ رهنمودها و پیام های اخلاقی بشر و برای همگان است. (برای مطالعهٔ متن کامل «منشور حقوق بشر» به زبان های فارسی و انگلیسی، در گوگل جستجو کنید و یا به وب سایت [BabaNouri.com](http://BabaNouri.com) مراجعه کنید.)

«برابری حقوق بشر» به این معنا است که به هر کس آن چه را که توان و استحقاقش را دارد بدهند، نه آن که همه چیز و همهٔ آزادی ها را، بدون در نظر گرفتن لیاقت و شرایط عقلی افراد، چشم بسته تقدیم کرد. برابری حقوق به معنی برابری عقل سالم با ناسالم نیست.

ژان ژاک روسو می گوید: «آزادی به معنای آن نیست که هر کاری خواستی بکنی. آزادی به معنای آن است که مجبور نباشی کاری را که نمی خواهی انجام دهی.»

آزادی دادن به گونه ای غیر منطقی به تاریک اندیشان در لباس مراعات منشور حقوق بشر، و گذاردن علم و ابزار علمی و فنی در اختیار افراد و دولت های فتنه گر، از خطرناک ترین اشتباهات مراکز علمی، دانشگاهی و دولت های پیشرفته بوده است، تا آنجا که می بینیم هر روز خرابکاران چوب کشور های متمدن را به پای خود آن کشورها می زنند. امروزه حتی فرمول ساخت بمب و سایر وسایل آدمکشی را خود ممالک پیشرفته به وسیلهٔ اینترنت در اختیار همگان قرار داده اند. بهتر است که دولت ها و دانشگاه ها، همانطور که قبل از استخدام حسابدار یا کارگر جزء، گذشتهٔ او را بررسی می کنند، قبل از ورود دانشجو به دانشگاه، گذشتهٔ او و محیطی را که در آن پرورش یافته است بررسی کنند تا بتوانند علاوه بر انسانی دانشمند، فردی بشردوست تحویل جامعه بدهند. می توان باور کرد که در حال حاضر، هزاران تروریست و فرزندان آنها در بهترین دانشگاه ها تحصیل می کنند؛ و فردا، همینان چونان دزدان مجهز به چراغ، به

خانه آموزگاران امروز خود دستبرد خواهند زد؛ چنان که نمونه های این پدیده را هر روز در اخبار می خوانیم و می شنویم.

**پاستور می گوید: «آنچه اکنون هستیم محصول چیزهایی است که در گذشته آموخته ایم.»**

آیا می توان قبول کرد که دانشمندان امروز کشورهای یاغی همچون کره شمالی، تحصیل کرده غرب نیستند؟

طبیعی است که «گفتن» با «عمل کردن» یکی نیست، اما بررسی و دوراندیشی پیش از عمل ضروری است. به قول سعدی **نهد پای تا نبیند جای / هر که را چشم مصلحت بین است**. مولوی راست گفت که:

تیغ دادن در کف زنگی مست      به که آید علم، ناکس را بدست  
علم و مال و منصب و جاه و قران      فتنه آمد در کف بد گوهران  
یا باز به قول سعدی،

یا وفا خود نبود در عالم      یا کسی اندر این زمانه نکرد  
کس نیاموخت علم تیر از من      که مرا عاقبت نشانه نکرد

سالها است که دولت ها و دانشگاه های متمدن به تعلیم افراد فتنه جو مشغول بوده اند و توجه ندارند که با اعمال نادرست خود، مار در آستین پرورش می دهند.

یکی بچه گرگ می پرورید      چو پرورده شد خواجه بر هم درید  
تو دشمن چنین نازنین پروری      ندانی که ناچار زخمش خوری

لزوم کنترل ورود افراد ناصالح و تعلیم مسائل علمی به آنان کمتر از لزوم کنترل ورود افراد به فرودگاهها نیست. ارائه حقوق بشر به بشر گمراه همچون «تیغ دادن به دست زنگی مست» است، چرا که برخوردار بودن از عقل و آگاهی قدم اول استفاده از این منشور است. آری، دیندار واقعی فتنه جو نیست چون عاقل است؛ و کسی که با فهم خود هدف انسانی دین را درک می کند مقلد نیست. چنان که گفته اند:

بی پرده عقل، دیده روشن بین نیست      بی پیر خرد، راه به هیچ آئین نیست  
تنها خرد است رهرو هر ره خیر      آن را که به سر خرد نباشد، دین نیست

منشور حقوق بشر با هیچ دینی همخوانی ندارد و هیچ یک پیروی از دیگری را تحمل نمی کند، چنان که «چند درویش در يك گلیم بخشبند، ولی دو سلطان در يك اقلیم نگنجند.»



پشه ای از ظلم باد به نزد خدا شکایت می برد. خداوند باد را احضار می کند. پشه فرار می کند و به خدا می گوید، «این حضور باد است که من تاب تحملش را ندارم! بهتر است بدون حضور من باد را به تعادل درآورید.» اجرای همگانی منشور حقوق بشر زمانی ممکن خواهد شد که ادیان قوانین خود را با آن تطبیق دهند؛ و گر نه هیچ یک از این دو امکان همگامی و یا تحمل حضور یکدیگر را نخواهند داشت. نتیجه این که استفاده صحیح نیازمند آن است که افراد صالح اطلاعات صحیح را کسب کنند.

بشر زمانی استحقاق آزادی را خواهد داشت که آزادی خود را مشروط به آزادی همه کسانی بداند که سزاوار کسب آزادی هستند. در این راستا، بشر امروز برای آن که آمادگی داشته باشد تا از قوانین جان بخش دنیای متمدن بهره ببرد، نیاز دارد تا از راه مطالعه هر چه بیشتر تاریخ، خاصه تاریخ ادیان، تجربه کسب کند. دین یهود برای تاریخ آنقدر اهمیت قایل شده است که کتاب تاریخ یهود به نام دبیره هیامیم را کتابی مقدس می داند، چرا که «تاریخ» پیامبری است که از گذشته ای مستند خبر می دهد، حال آن که «پیامبران» مراجعی هستند که از آینده ای نامعلوم می گویند. ملتی که از تاریخ خود پند نگیرد مستوجب تحمل مکرر ناملايمات خواهد بود. آنها که با دیدن مراد، چشم بسته مرید و برده می شوند از دانش تاریخ و تجربیات گذشته بی بهره مانده اند.

علت وقوع چندباره ناملايمات دنیا برطرف نکردن علل وقوع آنها است. برای مثال، تا به حال ۱۶۶ نفر به مقام قدرتمند «پاپ» رسیده اند، اما تنها پس از قرن ها تحمل پی در پی مشقات و پرداخت جرمه های سنگین مالی و معنوی برای تجاوزات جنسی کشیش ها، تازه فهمیده اند که منع ازدواج برای کشیش ها از ابتدا اشتباه بوده است و همین نکته موجب فساد شده است.

مصیبت چنان برملا شد که واتیکان در آوریل ۲۰۱۴ اقرار کرد که ۸۴۸ کشیش به بچه ها تجاوز مقدس (!) کرده اند و آنها را خلع کرد. اما آیا با خلع خطاکار، علت خطا هم خلع شد، یا باید هنوز علت انجام خطا را حذف کرد؟ بهتر آن که به امید مجازات خرافی ننشینیم و از تکرار این شعر واهی دست بکشیم که تلویحاً به معنای ادامه و تکرار بی پایان یک خطا است: عیسی به رهی دید یکی کشته فتاده [...] گفتا که «که را کشتی تا کشته شدی زار؟ / تا باز کجا کشته شود آنکه تو را کشت!» خیر! اصلاً واژه «کشتن» باید از همه کتاب ها حذف گردد تا خطاکار مدرکی نداشته باشد تا برای کشتن میلیونها نفر به آن استناد کند.

بشر حتماً اشتباه می کند. همه کتاب ها را نیز بشر نوشته است و طبعاً خالی از اشتباه نیستند. به استناد تورات مقدس، پیامبران نیز خالی از خطا نبوده اند. هم از این رو، بشری موفق خواهد بود که از

خطای خود درس بگیرد، چون بشر تا آنجا سالم است که اشتباه کند، بفهمد اشتباه کرده است، در رفع آن بکوشد و آن را تکرار نکند.

چنان که پیشتر نوشته ام، به عقیده نگارنده، یکی از افتخارات تورات مقدس آنجا است که به اختصار می‌گوید (سفر دواریم، فصل ۱۷) «چنانچه بر سر موضوعی مشکل داشتید، به مجمع قضات روز مراجعه کنید؛ و نظر آنان لازم الاجرا خواهد بود.»

همگامی با نظر قضات روز — همچون دیوان عالی آمریکا — یعنی همگامی با زمان، یعنی تغییر پذیری؛ و من این امر را در هیچ يك از کتب سایر ادیان ندیده ام. ما به نوبه خود در صورتی به این نکته مفتخر خواهیم بود که آن را اجرا کنیم. راه راست روبروی ماست و ما بیراهه می‌رویم / خطا از حساب نیست، خطا از حسابگر است. خطا از منشور حقوق بشر و دموکراسی نیست، بلکه از ناآگاهی مجریان امر و قدرناشناسی متجربین است.

یکی از دلایل دوام هر خطا و ظلمی، از جمله ننگ بیماری مزمن «اقلیت ستیزی» در سطح جهان و پیامدهایش همچون عملیات تروریستی معاصر، عادی شدن وقوع روزانه آن ظلم و خطا است. این وضعیت به نوعی قبح اعمال ننگین را از بین می‌برد چرا که هر روز گویی «بطور عادی» می‌شنویم که در گوشه‌ای از دنیا، چند نفر به استناد دستورالعمل‌هایی غیر انسانی، چند نفر دیگر را کشته اند. می‌توان گفت که دنیا در اثر شنیدن مکرر این اخبار بی تفاوت شده است.

در این میان، جمعی از قدرت‌های بزرگ سکوت کرده اند و جمعی دیگر، به غلط و بدون توجه به ریشه‌ها، در صدد کشتن مجریان آن دستورها هستند. این دسته توجه ندارند که «برف پاک کن برف را متوقف نمی‌کند، بلکه موقتاً برف را از پیش دید راننده کنار می‌زند.» گام نخست، آمادگی از پیش برای مقابله با مشکلات حتمی بارش برف است. اینجا است که می‌توان گفت تا کلمات «بکشید! بکشید!» و سایر گفته‌های فتنه انگیز «مقدس» شمرده می‌شوند، مشکلات زاییده آنها همچنان رو به توسعه خواهند داشت. روزی در لباس انکیزاسیون، اجداد اروپاییان به نام دین، آدم سوزاندند؛ دگر روز در عین سکوت کلیسا، به نام دین جنگ جهانی به راه انداختند و بیش از یکصد میلیون نفر را به خاک و خون کشیدند. شش میلیون از آنان یهودی و قربانیان بی گناه جهانی به نام هولوکاست بودند؛ نزدیک به ۹۴٪ کشته شدگان از خودشان بودند؛ و امروز فعلاً برادرکشی می‌کنند!

از عادت و امکان عادی شدن هر عمل خوب یا بد برای انسان و حیوان گفتیم. به یاد واقعه ای فوق‌العاده شنیدنی افتادم که در سالهای ۱۹۵۰ در سرای حاجی حسن در بازار تهران رخ داد.

در آن سال، در انبار عمومی سرا که آن را «بارانداز» می‌گفتند و تجار همه نوع کالا و خشکبار را آنجا انبار می‌کردند، شمار موش‌ها چنان زیاد شده بود که موجب نگرانی جدی تجار گردید. به علت وجود مواد خوراکی، امکان سم‌پاشی نبود و تله و اشت‌های گربه‌ها هم کارساز نمی‌نمودند!

در این میان، پیرمردی دهاتی که سرایدار آنجا بود گفت، «چند تا کوزه به من بدهید تا من نسل موش را از این سرا بر دارم!» — و برداشت!

او به این منظور، در هر کوزه چند موش اما بدون غذا قرار داد و این موش‌ها از فرط گرسنگی، شروع به خوردن موش‌های ضعیف‌تر کردند. به تدریج در هر کوزه، چند تا موش قوی «موش خور» پرورش داد و آنها را در انبار رها کرد. این موش‌های موش‌خوار، طبق عادت زمان اقامت در کوزه، شروع به خوردن سایر موش‌ها و بچه‌موش‌ها کردند و با پیروی سایر موش‌ها از این رفتار، نسل موش از انبار برافتاد! این همان روشی است که در تاریخ مروّجین ترور برای ترویج و تربیت تروریست‌ها به کار رفته است، چنان‌که به استناد تاریخ، بعضی از پادشاهان و مقام‌های قدرت، خود گروه‌های آدم‌خور داشتند! آشکار است که ریشه رفتارهای نیک و بد آدمی در طرز تفکر او است. هم از این رو است که منشور حقوق بشر صریحاً می‌گوید که هیچ‌کس حق مغزشویی دیگری را ندارد.

## بخش سوم

هنگامی که باران می‌بارد همه پرندگان به دنبال سر پناه هستند جز عقاب، که به جای سرپناه، به بالای ابرها می‌رود تا خیس نشود. در طول تاریخ، سر پناه یهودی «علم» بوده است و راز بقای او در دل طوفانها، پرواز «فرهنگ» او. یهودی با گذر از مرزهای نابودی، به اتکاء فرهنگ خود، مجدداً به پا خاسته است تا در مقابل بیماری مزمن «اقلیت - ستیزی» در همه ممالک دنیا دوام بیاورد. امید است که هر

چه زودتر دنیا بیش از پیش درك كند که امنیت فردی آنگاه تأمین خواهد شد که امنیت جمعی تأمین گردد. نسخه ارزشمند آن وضعیت مطلوب منشور حقوق بشر است و وسیله اجرای آن دموکراسی است.

بسیار جالب بود که یکی از رجال پاکستانی به نام دکتر عبدالستار ایدھی در مصاحبه ای گفت، «من مسلمانم و کتاب منشور حقوق بشر است.» آیا روزی دنیا با او همصدا خواهد شد؟ افسوس که بسیاری از متعصبین ادیان متوجه نیستند که این گونه گفته ها باعث ارتقاء کتب ادیان است، نه تنزل و مقابله با آنها. در اظهار عقیده خود نگران نباشیم. به هر حال انتقاد از دانا، موجب تحکیم دوستی است و انتقاد از نادان موجب دشمنی. به قول سعدی، اگر گویی غم دل با کسی گوی / که با لطفش به نقد آسوده گردی / مبر حاجت به نزد ثرثروی / که از خوی بدش فرسوده گردی.

به گفته بوعلی سینا، پیروان هر يك از ادیان فکر می کنند که خدا جز آنها کس دیگری را هدایت نکرده است! وجه مشترك همه آنها این است که همگان منتظرند تا از آسمان کسی بیاید و همه را نجات بدهد؛ و با آن که در کتاب مقدس یهود چنین وعده ای داده نشده است، منتظران همچنان منتظرند (!) تا کسی بیاید و همه را به بهشت رهنما گردد! صائب راست گفت که:

او ندانست که در تركِ تمنّاست بهشت	عمر زاهد همه طی شد به تمنای بهشت
هر کجا وقت خوش افتاد همانجاست بهشت	این چه حرفی است که در عالم بالاست بهشت؟
دل اگر تیره نباشد همه دنیا است بهشت	دوزخ از تیرگی ذهن و درون من و توست

دوستان، عمر و وقت هم تاریخ مصرف دارد و در لحظه پایان منقضی می گردد. به یقین، فردا روزی خواهد بود که چیز ارزشمندی را که امروز در اختیار داریم نخواهیم داشت و آن «وقت» است. باشد که از موهبت آزادی بیان موجود، این آرزوی دیرین اجداد خودمان که در دوران ما برآورده شده است، بهره برداری کنیم و از اظهار عقیده صریح خویش خودداری نکنیم. در رفع نقطه ضعف های خود کوشا باشیم و به هر قدمی که موجب پالایش باورها می گردد خوش آمد بگوییم، چرا که ترس بی جا موجب بسط و تکرار مهملات می گردد.

اجداد ما در اثر تبعیض، اجباراً در پیله بی خبری زندگی می کردند. چنان که در روزنامه خواندم، در قدیم اجداد ما، چون از جهانگردان نکات ناشنیده می شنیدند، جهانگردان و توریست های خارجی را «منادی غیب» می نامیدند و امید داشتند که یکی از پیام آوران غیب به کمک ایشان بیاید. امروز می دانیم که منادی غیب «علم و آگاهی» است و کسی به فریاد کسی نخواهد رسید جز اراده و فهم خود او. از اظهار واقعیت

نترسیم. روزولت می گفت، «تنها چیزی که باید از آن بترسیم خود ترس است.» از ترس بی جا بپرهیزیم. آنها که ما را از خدا و دین می ترسانند می خواهند ما از خود آنها بترسیم؛ و گرنه فلسفه خدا و دین محبت و انسانیت است.

اخیراً در خبرها آمده بود که متأسفانه در ایران، دختری هفت ساله مورد تجاوز مردی حیوان- صفت قرار گرفته و کشته شده است. پلیس قاتل را دستگیر می کند و گروهی از مردم محل سکونت خانواده او را سنگباران می کنند. اما از آن سو، گروهی دیگر از مردم، به استناد این که گناه فرزند را به گردن والدین نباید انداخت، از خانواده قاتل دفاع می کنند. این پرسش در ذهن من پیش آمد که اگر قاتل عضوی از ادیان اقلیت در ایران، یا در برمه، عربستان سعودی، ایرلند شمالی، تایلند یا غیره بود، آیا هنوز مردم، یعنی اکثریت جامعه، از خانواده بی گناه قاتل دفاع می کردند و یا بر عکس، در برمه مسلمان می کشتند، در ایرلند پروتستان، یا در جایی دیگر، بهایی، شیعه یا سنی را از بین می بردند؟ به یاد واقعه اسف باری که برای جامعه موفق و مفید یهودیان تبریز رخ داد افتادم که شرح آن در کتاب تاریخ جامع یهودیان ایران (ص ۴۱۰) به روایت شادروان دکتر حبیب لوی آمده است.

در اوایل سلطنت آغا محمد خان قاجار (سال های ۱۸۳۰ میلادی) در شهر تبریز، تاجری یهودی (گویا به نام باروخ) که زندگی و کسب و کار موفق داشته است، بر اثر خیانت یکی از کارمندان غیر یهودی خود، به دروغ متهم به قتل یک پسر بچه مسلمان می شود که مفقود شده بود؛ و با شهادت دروغین توطئه گران، بازرگان یهودی را به سرعت محکوم می کنند.

ناگهان مردم تبریز به محله یهودیان آن شهر می ریزند و همه یهودیان را که حداقل هفت هزار نفر گزارش شده اند، قتل عام می کنند. از آنجا که این جنایت هولناک ریشه در نفرت دینی داشت، مراجع مذهبی سکوت می کنند، چون دستورالعمل دیروز و امروز اینان نیز نوشته هایی است با مهر تقدس که به پیروان خود اختیار عمل می دهند و می گویند «بکشید! بکشید!» — روزی غریبه را و روزی دیگر چنان که امروزه می بینیم خودی را، روزی اینجا و روزی دیگر آنجا، روزی این فرقه و روزی دیگر آن مذهب. اینجا است که واتسلاو هاول، فیلسوف، نویسنده و رئیس جمهور سابق کشور چکسلواکی، می گوید: «سطح تمدن جوامع را از نحوه رفتار ایشان با اقلیت هایی که در میان آنان هستند می توان سنجید.»

**نامدگان اگر بدانند که ما / از دهر چه کشیدیم، نایند دگر.**

در تاریخ ۱۴ بهمن ۱۳۲۸، برابر با ۱۹۵۰ میلادی، دکتر سلیمان برجیس، که بهایی و اهل کاشان بود، به طرزی فجیع در آن شهر به قتل رسید. دکتر ناصر برجیس، فرزند آن شادروان می گفت، «وقتی

جنازه پدر را به ما دادند، جای ۸۲ ضربه چاقو در بدن او بود. پس از تحقیق به ما گفتند که اهل محلّ برای "تبرک" هر کدام ضربه ای زده بودند!» آری، نفرت دینی در همه مکان ها و زمان ها همواره وجود داشته است.

یکی از واکسن های برطرف کردن نفرت دینی، این بیماری مزمن جهانی، منشور حقوق بشر است.



روزی می توان جامعه بشری را «متمدن» نامید که اجرای این منشور همگانی گردد؛ وگر نه همچنان روزی در تبریز و دگر روز در مشهد یا برمه، بوسنیا، مصر، لهستان، کابل و غیره، گاه برای یهودی و گاه برای مسیحی یا مسلمان، سیاه یا سفید، فاجعه به بار خواهد آمد. در چنین دنیایی، رنج آور است که کوچک و بزرگ مانند امین الحسینی، مفتی اعظم فلسطینیان،

برای تبرک به دستبوس ملعون ترین جانور تاریخ می روند. فرقی نمی کند. ضربه ضربه است. یکی با نوک چاقو «تبرک می جوید» و دیگری با «قلمی یا قدمی یا درمی»؛ هرچند برخی از آنان از نتایج دردناک اعمال خود غافل باشند.

آتشی را که شرر داشت به سر، شامگهان دیدم افسرده، سحر، در دل خاکستر خویش  
گفتم ای آتش پنهان شده، بر روی تو چیست؟ گفت خاکی است که خود ریخته ام بر سر خویش

**نتیجه گیری:** مسلماً مردم دنیا متفق القول هستند که خوشبختی اساس زندگی است، اما بر سر این که از چه راهی می توان به آن رسید توافق ندارند. اینجا است که پای قوانین، مرام ها و ادیان گوناگون به میان می آید. با مطالعه تاریخ متوجه می شویم که هرگز قانونی به خوبی منشور حقوق بشر — که در برگیرنده جوهر همه قوانین متمدن دنیا است — مورد قبول اکثریت پیروان همه ادیان نبوده است.

برای آن که این قانون قابل اجرا شود، باید زمینه را مساعد کرد، همانطور که برای رشد بذر، باید ابتدا زمین را آماده کرد. زمین با حذف علفهای هرزه، زباله ها و حشرات مزاحم، و با پخش کودهای مخصوص همان بذر آماده کشت و آبیاری می شود. به همانسان، ضروری است که با حذف باورها، عقاید و سنت های مخرب، به یاری مراجع مذهبی، دانشگاهی، پارلمان ها و از همه مهمتر خانواده ها، زمینه

ذهنی جهانیان نه تنها در يك کشور، بلکه در سراسر این دهکده جهانی فراهم شود. به ویژه در دنیایی که عملاً مرزهای جغرافیایی به وسیله امواج الکترونیکی شکسته شده اند این امر بیش از پیش شدنی می نماید. برآورده شدن چنین آرزوی جمعی نیازمند مشارکت و همگامی جمعی در سطح جهان است. در آن صورت، می توان امید داشت که این قانون قابل اجرا شود.

باید قانون مقدس منشور حقوق بشر را ترویج و به طور همگانی اجرا کرد و از این راه از تکرار رنجها و فجایع خانمان براندازی که از گذشته تا کنون دنیا را آزرده اند، جلوگیری کرد. به عنوان نخستین گام اساسی در این راه، باید کتاب های دینی و کتاب های درسی مدارس را کنترل کرد؛ قوانین مملکتی دنیا را اصلاح کرد و جوانبی را که مغایر با محتوای این منشور و در تضاد با سعادت و امنیت نوع بشر هستند از آنها بیرون انداخت؛ و باید این منشور را در همه مدارس و مکتب های دینی دنیا تدریس کرد. در غیر این صورت، اگر نوشته های مغایر با آن همچنان روزانه تدریس شوند، چیزی تغییر نخواهد کرد و محتوای این قانون همچنان اجرا نخواهد شد.

امید آن که قدرت توانا و بی رقیب زمان بتواند هر چه زودتر این آرزوی ظاهراً محال را ممکن سازد؛ و گرنه هم زمان با پیشرفت علم، شریران نیز هر روز در جایی و به شکلی دیگر، طبق دستورالعمل هایی تعصب آمیز، همچنان فتنه به پا خواهند کرد.

باید عمل کرد. با گفتن «قند» دهان شیرین خواهد شد.

هست باقی شرح این، لیکن درون                      بسته شد، دیگر نمی آید برون  
باقی این گفته آید بی زبان                      در دل آن کس که دارد نور جان

نورالله «نورمن» گبای

آگوست ۲۰۱۷، لس آنجلس (بازبینی، سپتامبر ۲۰۱۷)

برای دریافت کپی این مقاله، متن «منشور حقوق بشر» و سایر مقالات و نوشته های نورالله گبای به زبانهای فارسی و انگلیسی، از جمله کتاب او با عنوان لحظاتی برای تفکر، دیکشنری زبان هزاران ساله یهودیان کاشان، و به زودی، کتاب دیجیتالی شامل مقالات اخیر او، به وبسایت [BabaNouri.com](http://BabaNouri.com) مراجعه کنید.

(پایان مقاله)